

مکاتب امنیتی؛ نقدهای موجود و ضرورت طرح نگرشی نوین

نوراله قیصری^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۲/۲۰

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۳/۳/۱۶

فصلنامه آفاق امنیت/ سال هفتم / شماره بیست و دوم-بهار ۱۳۹۳

چکیده

اندیشیدن به معضلات امنیتی به پیدایش مکاتب مختلف امنیتی منجر شده است. هریک از این مکاتب با توجه به مبانی و رویکردهای متفاوت، به مفهوم سازی و تبیین ابعاد و تحلیل چارچوب مفهومی امنیت پرداخته اند. حاصل آن مجموعه ای از ایده ها، روش ها و مطالعات موردی است که به مطالعات امنیتی مشهور شده است. هدف این مقاله بررسی، ارزیابی و نقد مکاتب موجود امنیتی است. نتیجه بررسی انجام شده بیانگر آن است که مکاتب امنیتی بر مبانی نظری هستی شناسی، معرفت شناسی و انسان شناسی های مدرن استوار شده اند و از نظر مسائل عینی نیز بیشتر به جوامع غربی، اروپایی و آمریکایی تعلق دارند و تبیین ها و نقدهای موجود بیشتر درون پارادایمی است، تا نقد جوهری هستی شناسی و انسان شناختی که از رویکردی متفاوت در فهم و مقوله سازی درباره امنیت نشات گرفته باشد. نقدهای درون پارادایمی نتوانسته است راهی برای برون رفت از معضل نا امنی بیابد و نیاز به طرح نظریاتی دارد که منشاء پارادایمی متفاوت به امنیت داشته باشد. تغافل و ناتوانی مکاتب امنیتی غربی در تبیین تمامی وجوه امنیت، همواره عرصه را برای ظهور نظریات و مکاتب جدید باز گذاشته است.

واژگان کلیدی

مکاتب امنیتی، پارادایم های نظری، مبانی امنیت، موضوعات امنیتی

مقدمه

امنیت چیست؟ امنیت چگونه پدیدار می‌شود؟ آیا تحقق امنیت مطلق امکان‌پذیر است؟ وضع مطلوب و ممکن امنیت چگونه وضعیتی است؟ چگونه می‌توان امنیت را پایدار کرد؟ امنیت چگونه ناپایدار می‌شود؟ تهدیدها و معضلات امنیتی چگونه تهدیدها و معضلاتی هستند و چگونه پدیدار می‌شوند؟

مطالعات امنیتی به عنوان یکی از حوزه‌های فرعی روابط بین‌الملل مدت هفتاد سال است می‌کوشد به چنین پرسش‌هایی پاسخ دهد. به‌رغم تلاش‌های انجام‌شده، موضوع امنیت همچنان موضوعی حساس در مباحث عمومی است و ناامنی همچنان وضعیتی نگران‌کننده دارد. تغییرات زیست‌محیطی، فجایع طبیعی، حوادث و فجایع صنعتی، بیماری‌ها و امراض مسری، تروریسم، منازعات نظامی، افزایش و تنوع جرایم و سایر عوامل دست‌ساز انسانی، محیطی ناامن پدید آورده که در آن نوع انسان با خطر نابودی مواجه شده است. اندیشیدن به این معضل اساسی به پیدایش مکاتب مختلفی انجامیده است که هر یک از مبانی و رویکردی متفاوت به مفهوم‌سازی و تبیین ابعاد و علل بود و نبود امنیت و ناامنی پرداخته‌اند. حاصل آن مجموعه‌ای از ایده‌ها، روش‌ها و مطالعات موردی است که به «مطالعات امنیتی» مشهور شده است. داوری در این باره که کدام مکتب فارغ از نگرش مؤسسان و هواداران، بر دیگری برتری دارد، آسان نیست. پیچیدگی و چندلایه بودن و تنوع عوامل مؤثر در ایجاد، پایداری، زوال و نابودی امنیت باعث شده است هیچ‌یک از مکاتب موجود به‌رغم توان ادعایی، نتواند همه زوایای موضوع را بررسی کند و نویدبخش وضعیتی رضایت‌آمیز باشد. می‌توان مدعی شد تمام مکاتب در مجموع هنوز هم قادر به ارائه تبیینی جامع و مانع از مقوله امنیت نیستند و وجوه ناشناخته‌ای از این موضوع وجود دارد که از دید اندیشه‌گران و پژوهشگران این حوزه پنهان مانده است. از این رو تغافل یا ناتوانی در تبیین تمامی وجوه این پدیده، همواره عرصه را برای ظهور نظریات و مکاتب جدید باز گذاشته است که در نقد نظریات و مکاتب موجود و تلاش‌های نظری و عملی برای بازنمایی وجوه مورد تغافل یا ناتوانی از بازنمایی در این مکاتب، برای خود هویت‌سازی کرده‌اند.

هدف این مقاله بررسی، ارزیابی و نقد مکاتب موجود امنیتی است. برای این مقصود ابتدا هریک از این مکاتب به اختصار معرفی می‌شوند. در معرفی هر مکتب، آموزه‌ها و پیش‌فرض‌های اصلی، روش بررسی، مبانی نظریات و دیدگاه‌هایی که نظریه از آن تأثیر گرفته است، در کنار نظریه‌پردازان شاخص هر مکتب بررسی می‌شوند. دلیل



این گزینش این است که در شکل‌گیری مکاتب معمولاً همه نظریات و نظریه‌پردازان شکل‌دهنده به آن، سهمی یکسان ندارند. طبیعتاً در بررسی هر مکتب، نظریات برجسته و مطرح آن بیش از سایرین ارجاع می‌شوند.

در نقد و ارزیابی مکاتب، پس از معرفی کلیات و عناصر سازنده و صاحب‌نظران شاخص هر مکتب، ابتدا نقدهای موجود درباره مکاتب که مخالفان یا هواداران یا مؤسسان مکاتب رقیب بیان کرده‌اند، ارائه می‌شود. این نقدها که با باریک‌اندیشی و تأمل و دقت در مبانی نظری، حوزه‌ها و ابعاد روش‌شناسی و الزامات عملی و راهبردی کاربرد هر مکتب به دست آمده، برای آگاهی از نقدهای موجود درباره این مکاتب مفید است.

معرفی مکاتب

مکاتب امنیتی را می‌توان بر اساس ضابطه‌های مختلف تقسیم‌بندی کرد. یکی از این ضابطه‌ها مکان‌پیدایش و بالندگی این مکاتب است. از این حیث، آمریکا را باید مبدأ پیدایش نظریات امنیتی دانست؛ از این رو می‌توان از مکاتب آمریکایی و در مقابل آن از مکاتب اروپایی که بیشتر در نقد مکاتب آمریکایی هویت یافته‌اند، نام برد. مکاتب آمریکایی بر محور ایدئولوژی‌های لیبرالی، نولیبرالی و محافظه‌کارانه و در نام‌گذاری‌های رئالیسم و انواع آن، سازه‌گرایی و نظریه نظم جهانی سامان یافته‌اند. اگر بخواهیم مکاتب آمریکایی را روی برداری نشان دهیم، واقع‌گرایی شامل واقع‌گرایی هجومی^۱ و واقع‌گرایی دفاعی^۲ در مرکز و واقع‌گرایی پساکلاسیک^۳ در حاشیه این مرکز قرار می‌گیرد. سازه‌گرایی^۴ و نظریه نظم جهانی^۵ در میانه واقع می‌شوند که به ایدئولوژی نومحافظه‌کاران و لیبرالیسم سنتی نزدیک هستند.

مکاتب امنیتی در اروپا شامل مکاتب سنتی (واقع‌گرایی)، مکاتب انتقادی، مکتب کپنهاگ و مکتب پاریس است. در حاشیه این مباحث، مکاتب پست‌مدرنیستی و فمینیستی قرار دارند. این مکاتب متأثر از ایدئولوژی‌های محافظه‌کارانه انگلیسی، لیبرالیسم و پست‌مدرنیسم فرانسوی و ایدئولوژی مارکسیستی پدیدار شده‌اند. از نظر

- 1 . Offensive Realism
- 2 . Defensive Realism
- 3 . Post-classical Realism
- 4 . Constructivism
- 5 . World System Theory



ماهیت، تمام این نظریات و مکاتب مدرن‌اند و کاربرد کلاسیک درباره برخی از آنها مانند واقع‌گرایی کلاسیک، به معنی تفاوت در صورت‌بندی‌های نظری و روش‌های پژوهش است نه در بنیان‌های نظری انسان‌شناختی و هستی‌شناختی آن.

نکته دیگر اینکه مکاتب امنیتی گرچه در موضوع امنیت نوآوری‌های مفهومی دارند، در ابعاد معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی و امدار مکاتب فلسفی و معرفت‌شناختی هستند. از این نظر، مکاتب امنیتی از دو منشأ هستی‌شناختی ایده‌آلیستی ذهن‌گرایانه و ماتریالیستی عقل‌گرایانه و معرفت‌شناسی بازتابی و پوزیتیویستی متأثرند. مکتب انتقادی و سایر مکاتب پست‌مدرن در هستی‌شناسی، ایده‌آلیستی و ذهن‌گرایانه و در معرفت‌شناسی، بازتابی هستند. مکاتب نظام جهانی و مکاتب سنتی امنیت در هستی‌شناسی، ماتریالیستی عقل‌گرایانه و در معرفت‌شناسی، پوزیتیویستی هستند. سایر مکاتب مانند مکتب کپنهاگ، مکتب پاریس و سازه‌گرایی متأثر از هر دو اردوگاه یا منبع هستند. علاوه بر این، از نظر سطح تحلیل، مکتب نظام جهانی به کل‌گرایی و مکتب سنتی به فردگرایی تمایل دارد. توضیح اینکه تمایز میان مکاتب آمریکایی-انگلیسی و مکاتب اروپایی امنیت در معرفت‌شناسی به تمایزات اساسی‌تری که بنیان‌های فلسفی این مکاتب را می‌سازد، برمی‌گردد. راهبردهایی که مکاتب فلسفی آمریکایی-انگلیسی و مکاتب اروپای قاره‌ای برای حل مسائل محوری از جمله معضلات مربوط به تبیین دانش و حقیقت پیش گرفته‌اند، راه به طرح پرسش‌های متفاوت و تفاوت در مفهوم‌سازی‌ها برده است. در این موضوع ظهور معرفت‌شناسی هگلی به مثابه نقطه عطف در تمایز رویکردهای این فلسفه‌ها شایسته توجه است. معرفت‌شناسی هگلی درباره تبیین دانش و حقیقت به زمینه تاریخی آن ارجاع می‌دهد. هگل متأثر از نقد کانتی خرد و بازشناسی کانت درباره داده‌هایی که فاعل شناسایی به دانش می‌دهد^۱ و در امتداد آن بر این شد که از محدودیت‌های بنیادی خرد، استقرار آن در زمینه تاریخی است؛ از این رو به اعتقاد هگل، حتی مقولات تفسیر کانتی خرد را نیز باید در موقعیت تاریخی و زمانی آن و محصور در زمان و مکان درک کرد. چنین نگرشی به عقل، دانش و حتی حقیقت، خط سیر کاملاً متفاوتی از معرفت‌شناسی را در اروپای قاره‌ای ایجاد کرد. از الزامات ایده هگلی این بود که هر عقیده با اینکه می‌تواند حقیقی

۱. کانت معتقد بود نوعی انقلاب کپرنیکی در معرفت‌شناسی ایجاد کرده است. کپرنیک معتقد بود برای تبیین حرکت ظاهری اجرام سماوی به گرد زمین نباید به نیروی محرکه اجرام (آنچه بطلمیوس می‌گفت)، بلکه به گردش زمین دور خود مراجعه کرد. کانت در مقام قیاس با کپرنیک مدعی شد که تبیین بسیاری از ابعاد مشاهده‌شدنی چیزها (ابژه‌ها) نه از طریق ارجاع به ویژگی و خصوصیات آن چیزها، بلکه با مراجعه به ویژگی‌های مشاهده‌کننده آنها امکان‌پذیر است (Cleeve, 2010: 473).



باشد، اما جزئی است و درک آن منوط به قرار گرفتن در چشم‌انداز تاریخی و فرهنگی آن است. علاوه بر این، درک معنای یک رخداد یا عقیده به صورت انفرادی و مجزا از کل، امکان‌پذیر نیست. هر جزئی بیانگر کلی یا آنچه روح زمانه خوانده می‌شود، هست؛ بنابراین دو تحولی که با ایده‌هگلی از غیر تاریخی به تاریخی شدن یا بودن و از جزئی یا انفرادی^۱ به فرهنگ به مثابه کل ایجاد شد، به نقطه عطفی در معرفت‌شناسی در فرانسه و آلمان تبدیل شد (Alcoff, 2010: 287). این ایده‌ها در هر یک از این دو کشور هوادارانی یافته و از آن زمان تا کنون معرفت‌شناسی مبتنی بر تاریخ و فرهنگ، بنیان بسیاری از نظریات از جمله نظریات امنیت قرار گرفته است.

معرفت‌شناسی مارکسیستی، تبیینی ماده‌گرایانه از چشم‌انداز تاریخی به دست داده که بر اساس آن، روح هر عصر در دانشی که اساساً از اقدامات اقتصادی برآمده، بیان می‌شود. مقولات کانتی اگر در دستگاه هگلی تاریخی شد، در نظم مارکسی با پیوند با منافع طبقاتی سیاسی شد. ایدئولوژی به مفهومی که مارکس از آن یاد می‌کند، تحلیلی از چگونگی تأثیرگذاری روابط قدرت بر شکل‌گیری عقاید و ساخت هویت‌ها و تجربیات ذهنی به دست می‌دهد. اعتقادات مارکس بر مکتب فرانکفورت و برخی دیگر از مکاتب انتقادی تأثیر گذاشت.

از نظر نیچه، حقیقت اقدام و عملی انسانی و همچون حرکتی در یک بازی است که قواعد آن اقتضایی است نه ضروری. ارزیابی مدعیات حقیقت باید مبتنی بر آثار راهبردی آنها باشد نه در توانایی آنها در بازنمایی واقعیتی که تصور می‌شود وجودی مستقل و خارج از نفوذ انسان دارد. از نظر او، آنچه حقیقت خوانده می‌شود، عقایدی است که برای مدت‌های مدید داشته‌ایم، اما تبارشناسی آنها را از یاد برده‌ایم (Alcoff, 2010: 288-289). متأثر از افکار نیچه و مارکس و آنها متأثر از هگل و او از کانت در قرن بیستم چند رویکرد متفاوت به معرفت‌شناسی پدیدار شد و آثار عمیقی در حوزه‌های مطالعاتی و رویکردهای عملی به سیاست و جامعه به خصوص در حوزه مطالعات امنیتی بر جای گذاشت. پدیدارشناسی، نظریه انتقادی، هرمنوتیک، فراساختارگرایی و فمینیسم، اهم این رویکردها هستند. این رویکردها در مطالعات امنیتی نیز آثار خود را بر جای گذاشتند.

برای معرفی نظریات امنیت به صورت مجزا و مقایسه‌ای می‌توان از مهم‌ترین پرسش‌هایی آغاز کرد که در کانون مباحث نظریات قرار دارند:

۱. ابژه یا مرجع امنیت چه چیزی یا چه کسی است؟ به عبارت دیگر، امنیت چه کسی یا چه چیزی باید تأمین شود؟ (افراد، گروه‌ها، اجتماعات، فرهنگ، اقتصاد، دولت، جهان و...)

۲. تهدیدها چه ماهیتی دارند؟ امنیت از چه چیزی و چه کسی یا چه منبعی منشأ می‌گیرد؟ (نظامی، فرهنگی، ایدئولوژیکی، فناوری و...)

۳. چه کسی یا چه چیزی سوژه یا تأمین‌کننده و ارائه‌کننده امنیت است؟ (افراد، ارتش و قوای نظامی، اتحادها و...)

۴. تضمین امنیت با توسل به چه ابزارهایی امکان‌پذیر است؟

۵. مهم‌تر و پیش از همه این پرسش‌ها اینکه امنیت چیست؟

براساس این الگو، هر یک از نظریات که به نوعی معرف وضعیت آن به صورت کلی و اجمالی است، بررسی می‌شود.

۱. واقع‌گرایی

مکتب واقع‌گرایی که آغاز آن به تحولات سیاست خارجی آمریکا از سال ۱۹۴۵ برمی‌گردد، از نگاه برخی، رهاورد مهاجران اروپایی به آمریکا است که با خروج آمریکا از انزوای سنتی و به انتها رسیدن دوران یوتوپایی ویلسون و فرارسیدن عصر جهان‌گرایی آمریکایی و دوران جنگ سرد، به مثابه گفتمان، ایدئولوژی و راهبرد مردان نخبه سیاست خارجی آمریکا مشهور به «اصحاب خرد» مانند دین آچسون، جرج کنان و پاول نیتز^۱ و توجیه‌گر اقدامات آنها درآمد. نشست سال ۱۹۴۵ رئالیست‌ها در بنیاد راکفلر در هویت‌یابی این گفتمان سهمی بسزا داشت و سرانجام آموزه‌های اصلی آن به شکل شعارهایی که معرف این مکتب باشد، درآمد: «منزعه قدرت به مثابه واقعیت، حزم ملی به مثابه روش (سیرت)، نظریه فلسفی به مثابه نوع مناسب علم و احترام اصحاب خرد به مثابه حافظان اجماع دوران جنگ سرد» (Snyder, 2011: 57).

تصور این تئوری بر این است که منازعه قدرت در روابط بین‌الملل محدودیت‌هایی پدید می‌آورد که «ایده‌آل‌ها، قوانین و رویه‌ها» می‌بایست در چارچوب آن اعمال شوند. واقع‌گرایی آمریکایی از آغاز با چند پارادوکس اساسی مواجه بوده است که



امواج پیاپی رئالیسم در نظریه و عمل نتوانسته است این تناقضات را حل و فصل کند: «بدبینی واقع‌گرایانه در برابر خوش‌بینی لیبرالی، جهان‌گرایی ایده‌آلیستی در برابر اخلاق نتیجه‌گرای اقتضایی،^۱ انسان علمی^۲ در برابر سیاست قدرت و جایگاه نخبگان در برابر افکار عمومی» (Snyder, 2011: 55). واقع‌گرایان همواره نظم و امنیت را بر آزادی و عدالت، و استبداد را بر آشوب و بی‌نظمی ترجیح می‌دهند (Snyder, 2011: 59). بر اساس ایده‌های واقع‌گرایان، پویایی‌های شکل‌دهنده یا به عبارت دیگر، ساختاری که به رفتار دولت‌ها در محیط بین‌الملل شکل می‌دهد، خصلت هرج و مرجی یا آنارشیکال نظام بین‌الملل است. این ویژگی دولت‌ها را وادار به کسب قدرت و الزامات ناشی از آن می‌کند. در چنین محیطی، هیچ‌یک از واحدهای شکل‌دهنده نظام بین‌الملل از امنیت خود مطمئن نیست و از این رو نسبت به واقعیت‌های قدرت به شدت حساس است و از هر گونه تلاشی برای دستیابی به موقعیت مطلوب از نظر سطح قدرت فروگذار نمی‌کند. در چنین فضایی دولت‌ها به شدت به رفتار یکدیگر حساسیت نشان می‌دهند، زیرا هر گونه افزایش قدرت برای تضمین امنیت به معنی تهدید امنیت دیگران است. در نتیجه رقابتی قمارگونه برای کسب قدرت میان واحدها شکل می‌گیرد که به افزایش تنش در محیط بین‌المللی می‌انجامد (Trachtenberg, 2003: 170). در نظریات سنتی، با آنکه منازعه و ناامنی امری اجتناب‌ناپذیر تلقی می‌شود، امنیت از نظر مفهومی تعریف نشده است و تصور می‌شود معنی آن واضح است. نقایص موجود در طبیعت انسان، عامل نزاع و ناامنی است. هدف مطالعات امنیتی، انباشت دانش درباره قدرت نظامی است. امنیت دولت و ساکنان آن را دولت خود تأمین می‌کند. امنیت به معنی امنیت دولت در برابر تهدیدهای خارجی است که عمدتاً نظامی است؛ اما زمانی که دولت‌ها از مواجه شدن با چالش‌های راهبردی امنیتی در مقابل یکدیگر پرهیز می‌کنند، به معمای امنیتی دچار می‌شوند (Booth, 2007: 155). این معما که ناشی از نوعی ترس‌هابزی شایع میان واحدها و برخاسته از ماهیت هرج و مرج‌گونه محیط است، باعث رفتاری تناقض‌آمیز می‌شود که بر اساس آن هر واحد کسب امنیت خود را به زیان امنیت دیگران تعقیب می‌کند. این رفتار به جای رفع ناامنی باعث تصیعد و گسترش آن می‌شود؛ به این معنی که تلاش یک واحد برای افزایش ضریب امنیتی را واحدهای دیگر تهدید ادراک می‌کنند و

1. Consequentialist Situational Ethics

2. Scientific Man

اقدامات تأمینی آنها در واکنش به تهدیدهای تصوری، به اقدامات مشابه دیگر می‌انجامد. نبود اطمینان، عنصر کلیدی در پیدایش معمای امنیتی است. اطمینان نداشتن دولت‌ها به انگیزه‌های یکدیگر موجب ایجاد ترس و ایجاد ظن به اقدامات یکدیگر می‌شود که می‌تواند بر خلاف خواسته و میل طرف‌ها به بروز جنگ و منازعه بینجامد؛ در حالی که همه تمهیدات برای گریز از آن است (Collins, 2004: 29).

در نگرش نئورئالیستی، اجتناب‌ناپذیری نزاع و ناامنی نه از ماهیت و طبیعت انسان بلکه از پویایی‌های نظام بین‌الملل یا نظامی که میان دولت‌ها به کنشگران اصلی سیاست بین‌الملل شکل گرفته است، ناشی می‌شود. نظریات کنت والتز^۱ سرآغاز مکتب نئورئالیسم است. والتز مفروضات انسان‌شناختی مورگنتا در تأکید بر طبیعت انسان و تمایل به کسب قدرت را کنار نهاد. در عوض او معتقد بود که «سیاست موازنه قوا و وقوع مجدد جنگ نتیجه رقابت امنیتی در وضعیت هرج و مرج» است. والتز به جای تکیه بر بنیان فلسفی تئوریک مورگنتا که بر «هست» و «باید» استوار بود، از نظریه عمومی سیستم‌ها و نظریه الیگوبولی بهره گرفت. او که به طور کلی از برخی مفروضات انسان‌شناختی پارادایم مورگنتایی مانند عاقل بودن انسان چشم‌پوشیده، معتقد است در صورتی که دولتمردان عاقل باشند، نظام بین‌الملل را می‌توان مدل‌سازی کرد. چرایی وقوع مجدد جنگ‌ها، چرایی شکل‌گیری مجدد موازنه‌های قوا، چرایی باثبات بودن و صلح‌آمیز بودن توزیع‌های دوقطبی قدرت نسبت به چندقطبی آن، تمام آن چیزی است که والتز در نظریه خود مدعی تبیین آن است (Snyder, 2011: 65-6). در این تئوری نیز وجه غالب نظام بین‌الملل، هرج و مرج است؛ از این رو دولت‌ها همواره به دنبال افزایش قدرت برای تأمین امنیت خود هستند. بنابراین بین نظام بین‌الملل و سیاست‌گذاری امنیتی همواره رابطه‌ای علی‌برقرار است. به همین علت در نظریه‌های سنتی، امنیت ماهیتاً کیفیتی مادی است. از نظر این مکتب، دولت‌ها به مثابه مرجع اصلی امنیت، همواره با معضل نامنی مواجه‌اند و همواره در تلاش برای افزایش قدرت برای رفع این معضل هستند. نظریه نوواقع‌گرایی والتزی با دو معضل تئوریک مواجه است: اینکه چگونه ماهیت هرج و مرج‌گونه نظام بین‌الملل به طور خودکار متجاوز را سرکوب می‌کند؟ دیگر اینکه این نظریه برای سیاست خارجی نظریه روشنی ندارد. در پاسخ به این معضلات، اندیشه‌ورزی‌های جدیدی انجام شده است و گرایش‌های واقع‌گرایی هجومی و دفاعی پا به عرصه گذاشتند (Snyder, 2011: 67). هر دو دیدگاه بنیان‌های انسان‌شناختی



مورگنتایی را رها و از منطق هرج و مرج گونه ساختار سیاست بین الملل برای نظریه پردازی شروع می کنند، اما هریک تبیینی متفاوت از آن ارائه می کنند و به نتایج متفاوتی می رسند. از نظر هر دو دیدگاه، آنچه اهمیت دارد و شایسته بحث و بررسی است، عوامل سیاسی داخلی و عواملی است که به نحوی بر ادراکات و برداشتهای دولتمردان اثر می گذارد و آنها را وادار به انتخاب هایی می کند که با منطق شرایط راهبردی که دولت ها با آن مواجه اند، متفاوت است (Snyder, 2011: 68). بنیان گذاران واقع گرایی هجومی مانند جان مرشایمر^۱ و فرید زکریا معتقد به افزایش قدرت و نفوذ یک کشور در مقابل سایر کشورها هستند. از نظر آنها، تلاش کشورها برای افزایش حداکثری قدرت از منطق حاکم بر رقابت ناشی می شود که ایجاب می کند هر کشور از هیچ فرصتی برای گسترش نفوذ خود فروگذار نکند. واقع گرایان دفاعی مانند استفن ون ایور،^۲ استفن والت^۳ و جان اسنایدر^۴ به دنبال موازنه قوا و بازدارندگی (هسته ای) میان دولت ها در برابر تهدیدها یا سایر قدرت ها هستند. از نظر آنها، ماهیت هرج و مرج گونه نظام بین الملل و منطق آن تشویق به تجاوز را ایجاب نمی کند، بلکه مشوق خویشتن داری است. دولتمردان هوشمند نیز به خوبی از این منطق بهره گیری می کنند. از نظر هواداران این مکتب، تجاوزات آلمان و ژاپن در جنگ جهانی دوم نه ناشی از منطق هرج و مرج که ناشی از سوء برداشتهای از منطق موازنه قوا و آسیب های داخلی سیاسی بوده و باعث شده است دولت های این کشورها وادار به مقابله با منطق موازنه قوا شوند. برای واقع گرایان دفاعی، افکار عمومی مردم سالارانه به مثابه نیرویی بازدارنده در مقابل نخبگان خودخواه مانند فاشیست های ژاپنی و نازیست های آلمانی عمل می کند. از نظر هر دو دیدگاه، در تبیین انگیزه های دولت ها همواره باید به سه انگیزه مرتبط با هم شامل «امنیت»، «قدرت» و «گسترش طلبی» به صورت هم زمان توجه کرد؛ اما تفاوت دو دیدگاه در این است که از نظر واقع گرایی هجومی، اقدام هجومی به امنیت می انجامد و واقع گرای دفاعی آن را نمی پذیرد (Snyder, 2011: 67, 8, 9). اما در هر دو مکتب مرجع اصلی امنیت، دولت است و تجهیزات، دانش و فناوری دفاعی ابزارهای تأمین امنیت به شمار می روند.

-
- 1 . Jhon Mearsheimer
 - 2 . Stephen Van Evera
 - 3 . Tephven Van Evera
 - . Stephen Walt
 - 4 . Jhon Snyder

۲. مکتب پاریس

دیدایر بیگو^۱ و جف هویزمانز^۲ از نظریه‌پردازان مشهور این مکتب‌اند. آموزه‌های این مکتب متأثر از جامعه‌شناسی فرانسوی به ویژه اندیشه‌های فراساختارگرایانه بوردیو و فوکو است که خود در رویکرد معرفت‌شناسی متأثر از نیچه هستند. استدلال اصلی پایه‌گذاران این مکتب این است که امنیت میانجی و واسطه میان مرگ و زندگی است (Huysmans, 1998: 226). برای درک معنای واقعی امنیت به جای تعریف آن، تحلیل مفهومی امنیت راهگشا تر است؛ یعنی درک معنای امنیت از خلال پاسخ به پرسش‌هایی که تحلیل امنیت ایجاب می‌کند. واسطه بودن امنیت میان مرگ و زندگی، ادراکات خاص ما از مرگ و حیات و روابط ما با دیگران، طبیعت و با خودمان را در معنای امنیت دخیل می‌کند. از این رو امنیت به نظام‌های معنایی و چارچوب‌های گسترده‌ای که ما اشکال خاص حیات خود را با آنها سازمان می‌دهیم، مرتبط می‌شود. چنین درکی، امنیت را از موضع تعریف و مفهوم به موضعی بسیار متفاوت تغییر می‌دهد که تابع شرایط و مقتضیات زندگی روزانه است و امنیت در آن را تنها به مثابه دالی غلیظ^۳ می‌توان ادراک کرد.

هویزمانز به پیروی از سوسور معتقد است نشانه‌ها ترکیبی از دال‌ها یا کلمات، صوت و غیره هستند که به چیزی یا محتوایی ارجاع یا دلالت می‌کنند (مدلول). دال‌ها از خود و مستقل معنایی ندارند، بلکه معنای آنها در تمایز با سایر دال‌ها و در زنجیره‌ای از دال‌های به هم مرتبط شکل می‌گیرد و مشخص می‌شود. از این رو دال‌ها ابزارهایی خنثی که بتوان برای بیان هر مقصودی از آنها بهره گرفت نیستند و امنیت چنین ویژگی‌هایی دارد؛ یعنی دالی است که به چیزی یا محتوایی - امنیت - ارجاع دارد که معنای آن در زنجیره‌ای از دال‌ها روشن می‌شود (Huysmans, 1998: 228). مثلاً گزاره «مذاکرات هسته‌ای موضوع امنیت ملی ماست» که در آن درک امنیت از ارتباط، «مذاکره»، «هسته‌ای»، «مذاکره هسته‌ای»، «ملی» و «ما» و مدلول‌های آنها حاصل می‌شود؛ از این رو امنیت دارای تاریخی برای خود و ناظر بر معنایی است؛ بیان خاصی از روابط اجتماعی است. امنیت به مثابه راهبردی برای حیات و زندگی تفسیر می‌شود که عبارت است از «عمل فرهنگی ابتدای یک زندگی معنادار در رویارویی با مرگ» (Huysmans, 1998: 234). از نظر این مکتب، میانجی بودن میان مرگ و زندگی دو

1 . Didier Bigo

2 . Jef Huysmans

3 . Thick Signifier



عرصه برای درک امنیت ایجاد کرده است یا به عبارت دقیق‌تر برای درک امنیت باید دو نوع امنیت را در نظر گرفت: امنیت هستی‌شناختی که میانجی نظم و آشوب است و امنیت روزانه که میانجی دوستان و دشمنان است (Huysmans, 1998: 229). تحلیل امنیت به مثابه دالی غلیظ نه تنها تبیین‌کننده معناهای تهدیدها و مراجع امنیت از طریق روایت امنیت است، بلکه بیانگر روابط ما با دیگران، خودمان و طبیعت نیز هست. وجه تمایز این دیدگاه در تعریف و تبیین امنیت با دیدگاه واقع‌گرایی این است که در واقع‌گرایی، ابتدا وجود واقعیتهای خارجی مفروض گرفته می‌شود که امنیت به آن ارجاع دارد، اما در این دیدگاه امنیت خودارجاع¹ است؛ به این معنی که به جای ارجاع به یک واقعیت عینی خارجی، خود یک موقعیت امنیتی را شکل می‌دهد. در این وضعیت، تهدیدهایی متوجه مرجعی می‌شود. تصریح دال است که یک وضعیت امنیتی و ناامنی را هم تبیین می‌کند و هم به آن شکل می‌دهد. دال، هم وضعیت امنیتی را تصویر می‌کند و هم روابط اجتماعی را درون روابط امنیتی سازمان می‌دهد (Huysmans, 1998: 231). برای مثال اگر رهیافت یک جامعه به موضوع مهاجرت از الزامات اقتصادی آن یعنی تلقی مهاجران به عنوان نیروی کار به پناهندگانی که قصد اقامت در مکان مهاجرت را دارند، تغییر کند، ممکن است مهاجران در دیدگاه بومیان به مثابه دشمن تصور شوند. بنابراین پرسش‌هایی که در موضوع امنیت از این دیدگاه مطرح می‌شود این است که چگونه روایت امنیت، به روابط اجتماع سازمان می‌دهد؟ الزامات امنیتی شدن یک موضوع چیست؟ بنابراین «سیاست دال» اهمیت دارد نه تبیین درست یا غلط از آن. سیاست دال مردم را در روابطشان با همدیگر، با طبیعت و با سایر انسان‌ها در درون نظامی گفتمانی و نمادین و خاص قرار می‌دهد (Huysmans, 1998: 231). به عبارت دیگر در کنار چارچوب‌های مفهومی مربوط به تعریف امنیت، معنای امنیت شکل خاصی از سازمان اجتماعی را ایجاب می‌کند. در دیدگاه این مکتب، دستورالعمل مطالعات امنیتی را دغدغه‌های تبیینی صرف درباره معنای امنیت شکل نمی‌دهد، بلکه هدف مطالعات امنیتی، تفسیر اقدامات امنیتی به منظور تفسیر معنای امنیت است که نشان‌دهنده و همچنین سازمان‌دهنده اقدامات امنیتی است. مطالعات امنیتی به جای اینکه ابزاری برای تحقق دستورالعمل دیگر از جمله کمک به دولت‌ها در ایفای وظایفشان در شناسایی تهدیدها و اتخاذ تمهیدات لازم برای مقابله با آن باشد، کاوش معنای امنیت یعنی آشکار ساختن اثر سیاسی دال امنیت که این اثر چیست؟ چه می‌کند و چگونه به روابط اجتماعی نظم می‌دهد؟ خود

دستورالعمل مطالعات امنیتی است. از این رو ابعادی هنجاری در مطالعات امنیتی وارد می‌شود که در دیدگاه‌های سنتی از ورود به آن پرهیز می‌شد. این تلقی از امنیت میان سیاست‌گذاری امنیتی و معنای امنیت رابطه تنگاتنگ ایجاد می‌کند. نظریه‌پردازان و تحلیلگران امنیتی تأثیر مستقیم بر سیاست‌ها و خط‌مشی امنیتی دارند. بررسی تجربی اقدامات تمام آژانس‌هایی که بر امنیت اثرگذارند اعم از دولت، نهادهای غیردولتی و سایر آژانس‌ها، به خصوص فرایندها و اقداماتی که خارج از گفتمان یا گفتمان‌های رسمی است، مورد توجه نظریه‌پردازان و پژوهشگران این مکتب است.

از دیدگاه نظریه‌پردازان این مکتب، امنیت حوزه‌های داخلی و خارجی ندارد. از نظر آنها، کشورها در امنیت‌آفرینی دیگر اهمیت گذشته را ندارند و با کم‌اهمیت شدن این نقش، عرصه‌ای رقابت‌آمیز برای نهادهایی که کارکردهای امنیتی دارند، ایجاد شده است. این مکتب، برخلاف مکتب کپنهاک که بیشتر بر گفتمان و نقش و تأثیر آن تأکید دارد، بر اهمیت امر واقع و عمل و تجربه تأکید می‌کند. از نظر روش‌شناسی نیز علاقه‌مند کاربست روش‌های تجربی و شیوه‌های استقرایی است.

۴. مکتب کپنهاک

این مکتب یکی از مکاتب برجسته در شاخه مکاتب انتقادی امنیت است. مکتب کپنهاک توانسته افرادی با گرایش‌های مختلف را زیر یک چتر جای دهد. برای مثال باری بوزان با گرایش نئورئالیستی و ویور با گرایش سازه‌گرایی، از نظریه‌پردازان اصلی این مکتب‌اند. امنیتی شدن،^۱ بخش‌های امنیتی^۲ و مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای^۳ از مفاهیم اصلی این مکتب به شمار می‌روند. رهیافت این مکتب به مقوله امنیت، با نگرش حل و فصل معضل است و به موضوعات امنیتی به مثابه معضلاتی که قابلیت حل و فصل دارند، نگاه می‌شود. از مفروضات این مکتب این است که امنیت مربوط به بقاست و زمانی که چیزی به تهدیدی وجودی تبدیل شود، به موضوعی امنیتی تغییر می‌کند. امنیت اقدامی خودارجاع‌دهنده^۴ است. کافی است موضوعی با عنوان امنیتی شناسایی شود. ماهیت تهدیدهای امنیتی به گونه‌ای است که با توسل به روش‌ها و شیوه‌های متعارف در سیاست نمی‌توان بر معضلات امنیتی غلبه کرد و نیاز به ابزارهای

-
- 1 . Securitization
 - 2 . Security Sector
 - 3 . Regional Security Complexs
 - 4 . Self Refrential

دیگری است. امنیتی شدن^۱ به این معنی است که هر معضل در ذات خود، حامل نوعی تهدید است که لازم است متوقف شود؛ اما نحوه مواجهه با تهدیدها در موضوعات مختلف متفاوت است؛ از این رو معنای امنیتی شدن نیز متفاوت است. برای مثال، امنیتی شدن در فعالیت‌های اقتصادی و در معنای عام آن «فرایند تبدیل سرمایه مالی به تراکنش است» (Kothari, 2006: 4-9)؛ ولی در معنای خاص آن به خصوص در بازار پول و سرمایه بیشتر به معنی مجموعه اقداماتی است که تضمین‌کننده بازپرداخت وام توسط وام‌گیرندگان در برابر خطرهایی است که متوجه از کف رفتن این‌گونه سرمایه‌هاست (Fabozzi & Kothari, 2008: 3-5). اما در مطالعات امنیتی، تضمین در برابر تهدید یا توقف آن به معنی تغییر هویت موضوع، حاوی تهدید است. این وضعیت نوعاً با خارج کردن موضوع از گفتمان امنیتی به گفتمان متعارف مدنی انجام می‌گیرد. بنابراین پرسش اساسی این مکتب این نیست که چگونه می‌توان امنیت را تضمین کرد، بلکه این است که چه کسی، چرا و چگونه موضوعات معینی را به عرصه موضوعات امنیتی می‌کشاند. از این رو نقش تحلیلگر مسائل امنیتی در تعریف موضوعات یا به عبارت دیگر، خلق موضوعات امنیتی بسیار مهم است. تحلیلگر امنیتی، مشاهده‌گر موضوعات امنیتی نیست. او موضوعات خاصی را در طبقه موضوعات امنیتی جاسازی می‌کند و از این رو بیش از آنکه تحلیلگر باشد، سیاسی است (Discaya, 2013).

۴. فمینیسم

نظریات فمینیستی طیفی متنوع از عقاید درباره نقش، موقعیت و هویت زنان به نسبت مردان را شامل می‌شود. مفروض تمام نظریات فمینیستی این است که روایت‌های مربوط به زنان، زبانی مردانه دارد و هویت و نقش زنان در مسائلی که به نحوی به آنها مربوط است، نادیده گرفته شده است؛ بنابراین تغییر وضعیت زن، جزء اهداف مشترک آنهاست اگرچه رهیافت آنها به موضوع، متفاوت است. در مطالعات امنیتی نیز تلاش فمینیست‌ها بر این است که توجه را به موضوع جنسیت^۲ و روش‌های متفاوت اندیشیدن به آن و مفهوم‌سازی امنیت و پاسخ به معضلات امنیتی که از نظر آنها ماهیتاً جنسیتی است، جلب کنند (Whitworth, 2008: 103). فمینیست‌ها در درک موضوعات امنیتی رهیافت‌های متنوعی دارند و برداشت‌های آنها به‌رغم محور مشترک،

1 . Securitization
2 . Gender

یکسان نیست. گرایش‌های عمده شامل رهیافت‌های لیبرال، رادیکال، انتقادی، پسا استعماری و پست‌مدرن می‌شود. در زیر هریک از این رهیافت‌ها به اختصار بیان می‌شود.

لیبرال فمینیسم: برای فمینیست‌های لیبرال ایده اصلی، ایده برابری است و بر این مبنا حضور زن در عرصه و فضاهای عمومی را بررسی و ارزیابی می‌کنند. از نظر آنان، وضعیت زنان در فضاهای عمومی از نظر کمیت و کیفیت موقعیت‌های اشغال شده با مردان، قابل مقایسه نیست. آنها با روش‌های تجربی و توسل به داده‌های کمی اثبات می‌کنند که در این عرصه که شامل حوزه‌های امنیتی نیز می‌شود، نابرابری جنسیتی وجود دارد. پرسش آنها این است که چرا وضعیت این‌گونه است؟ دیگر اینکه چگونه می‌توان به رفع نابرابری اقدام کرد؟ موانع ایجاد برابری چیست؟ راهبرد پیشنهادی آنها ایجاد فرصت برابر مشارکت در چالش‌های این حوزه‌ها برای علاقه‌مندان به همان اندازه‌ای است که برای مردان در فضاهای عمومی در تصدی نقش‌ها فضا و فرصت وجود دارد (Whitworth, 2008: 105).

رادیکال فمینیسم: فمینیست‌های رادیکال، به جای ایده برابری، تمایز و تفاوت جنسیتی را مبنای تحلیل موضوع قرار داده‌اند. از نظر آنها، مرد و زن تمایزات وجودی با یکدیگر دارند. تفاوت‌های بیولوژیکی و جامعه‌پذیری در دو جنس باعث شده است زنان به عنوان یک گروه نسبت به مردان به عنوان گروه دیگر، ذاتاً متمایز شوند و این تمایز باعث می‌شود این دو جنس تفاوت‌های اساسی در رویکرد و روش با یکدیگر داشته باشند. برای مثال، مردان کمتر قادر به ابراز احساسات هستند، بیشتر پرخاشگر و مهاجم‌اند و بیشتر به رقابت می‌اندیشند؛ در حالی که زنان بیشتر مشوق و حامی، کل‌نگر^۱ و کمتر انتزاعی هستند. از نظر آنها، ساختار و سازمان جامعه پدرسالارانه یعنی در حمایت از اعمال قدرت مرد و مبتنی بر هنجارهای مردانه شکل گرفته است. این وضعیت بر نحوه اندیشیدن به جهان و چگونگی عملکرد آن تأثیرگذار است. تأکید آنها بر حضور زنان در فضاهای عمومی از منشأ دستیابی به برابری نیست، بلکه از منشأ تأثیری است که تفاوت‌های وجودی زنان با مردان در تصمیم‌های عمومی از جمله در موضوعات امنیتی مانند جنگ و صلح و منازعات دارد. تفاوت در نگرش زنان به سیاست به اولویت صلح بر جنگ و اتخاذ روش‌های مسالمت‌آمیز به جای توسل به قهر و خشونت و به غلبه همکاری بر تعارض در حل و فصل منازعات و مدیریت



مسائل عمومی می‌انجامد (Whitworth, 2008: 106). علاقه آنها به گونه‌ای است که در فضاهای عمومی به همان اندازه که به نابرابری در موضوعات مدنی توجه نشان می‌دهند، توجه زیادی هم به امنیت و موضوعات امنیتی دارند.

فمینیسم انتقادی: فمینیست‌های انتقادی به جای توجه به مرد و زن و تفاوت‌های آنها به مفروضاتی که حول «جنسیت» و مسائل آن شکل گرفته، توجه نشان می‌دهند. نمونه آن عقایدی است که درباره الگوی رفتاری و نقش‌های مطلوب زنانه و مردانه در جامعه، در محیط کار و در خانواده رایج است. از نظر انتقادی‌ها، این معتقدات بیشتر از آنکه زنانه باشد، مردانه است. این معتقدات باید واکاوی شوند؛ زیرا حتی بر مردان به خصوص مردانی که از نظر مشارکت اجتماعی و سیاسی حاشیه‌ای هستند، اثرگذار است. از نظر آنها، لازم است این مفروضات در سطح گفتمانی و همچنین در سطح و شرایط واقعی زندگی زن و مرد و زمان و مکان آنها بازبینی شود.

فمینیسم پسااستعماری: فمینیست‌های پسااستعماری معتقدند که امپریالیسم یکی از نقاط عطف در پایدارسازی هویت‌های مدرن در همه اشکال آن از جمله درباره جنسیت است. با اینکه برخی فمینیست‌ها روابط میان طبقه، نژاد و جنسیت را بررسی کرده‌اند، از نظر پسااستعماری‌ها، تصویری که این دسته از فمینیست‌ها از زن در ذهن دارند، تصویری برگرفته از زنی است که از آغاز در گرایش و منش رادیکال و لیبرال است، نه زنی که استعمار را تجربه کرده است. بنابراین در روابط بین‌الملل، درک امنیت و ناامنی میان این دو متفاوت است (Whitworth, 2008: 106).

فمینیسم پست‌مدرن: فمینیست‌های پست‌مدرن به جهان‌شمول بودن تعاریف به طور کلی و تعاریف و مواضع نظری نسبت به جنسیت و زن و مرد نقد دارند. واسازی یا ساخت‌شکنی راهبرد پست‌مدرنیست‌ها برای موضوعات امنیتی است که از نظر آنها، بر محور معتقدات مردانه شکل گرفته است. این راهبرد شامل بررسی، واسازی، رد و ابطال ادراکات و روابط خاصی که به صورت طبیعی در آمده و بازنمایی آثاری می‌شود که این معتقدات بر توانایی انسان در جهان می‌گذارد (Whitworth, 2008: 106). قسمت عمده‌ای از افکار و اندیشه‌های آنان به مکتب آبرسوئث نزدیک است.

در جمع‌بندی مطالب این مکتب می‌توان گفت جنسیت یکی از متغیرهای اصلی در نگرش فمینیستی به امنیت و ناامنی است. از نظر فمینیست‌ها، ابژه امنیت می‌بایست افراد باشند، در حالی که در نظریات سنتی دولت‌محور، امنیت تولید مردان در جهان است و زنان در آن نقش و سهمی نداشته‌اند. به طور کلی برخی فمینیست‌ها



بر شیوه‌های ساخته شدن جنسیت از طریق امنیت و ناامنی و برخی بر شیوه‌های ساخته شدن امنیت از طریق جنسیت تأکید و توجه دارند. مفروضاتی که درباره زنان و مردان در جامعه وجود دارد و موقعیت متفاوتی به زنان و مردان در منازعات (ناامنی‌ها) می‌دهد، باید بررسی و موشکافی شود و با واقعیت‌های وجودی، احساسی، فکری و ... زنان منطبق گردد. بخش عمده این مفروضات به نقش و کارکرد تحمیلی و تخصیصی زنان در منازعات به عنوان اهداف جنسی حتی به صورت خشونت‌آمیز آن، به عنوان بازیگران در نقش رزمنده، تصمیم‌گیرنده، مذاکره‌کننده، جاسوس و ... یا به عنوان قربانی مربوط می‌شود. فمینیست‌ها تنها بر آثار جنگ بر زنان توجه نمی‌کنند، بلکه به چنین نقش‌هایی که زنان در منازعات دارند و تفاوت در این نقش‌ها و تصوراتی که درباره آن در مقایسه با نقش‌های مردان در جامعه وجود دارد، توجه نشان می‌دهند. معمول این است که مردان در جنگ‌ها بیشتر در موقعیت رزمنده ظاهر می‌شوند، اما درباره زنان وضع به گونه‌ای دیگر است. آنها هم مجبور به حمل سلاح می‌شوند و هم متعهد به اهداف جنگ و خشونت. این تعهد نقش‌های متفاوت به آنها می‌دهد که درباره رزمندگان مرد، چنان تعهد و انتظاراتی وجود ندارد. از جمله این نقش‌ها جاسوسی، حمل پیام برای رزمندگان، معاونت در قاچاق سلاح و ... است (Whitworth, 2008: 110).

نقش دیگر زنان مشارکت در جنبش‌های مخالف جنگ و هواداری از صلح است که مردان در آن کمتر شرکت می‌کنند و بیشتر از نقش آنها به عنوان مادر و گرایش به حفظ خود در برابر خشونت و دولت ناشی می‌شود. اما زمانی که مذاکرات صلح شروع می‌شود، زنان از مشارکت در فرایند مذاکرات و مباحث و توافقات آن محروم می‌شوند و نقش آنها به کلی نادیده گرفته می‌شود و از امتیازاتی که به دلیل مشارکت رزمندگان مرد در زمان جنگ به آنها تعلق می‌گیرد، مانند تحصیل و اولویت در اشتغال، محروم می‌شوند. این واقعیت‌ها به این معنی است که مردان از قدرت برتری در شروع جنگ، در نقش‌های جنگی، در مذاکرات و توافقات‌های پایان جنگ و در امتیازات حاصله نسبت به زنان برخوردارند (Whitworth, 2008: 116).

برخی فمینیست‌ها مانند کارول کوهن^۱ (۱۹۸۷) و سینتیا انول^۲ (۲۰۰۰) اقدامات اتاق‌های فکر امنیت ملی، طراحان راهبردهای هسته‌ای، طراحان تصمیم‌ها و

1 . Carole Cohn

2 . Cynthia Enole



خطمشی‌های سیاست خارجی یا حتی سلاح‌های کشتار جمعی را از منظر آثاری که بر جنسیت دارند، بررسی و تلاش می‌کنند روش‌های اثرگذاری آن را آشکارسازی کنند (Whitworth, 2008: 112).

پارادایم‌های نظری امنیت

پست‌مدرنیسم رادیکال	انعکاس‌گرایی		سازه‌گرایی		راسیونالیسم		پارادایم‌های روابط بین‌الملل
---	مکتب پاریس	نظریات انتقادی مکتب ولز	مکتب کپنهاگ (نظریه امنیتی شدن)	سازه‌گرایی میانه	نئولیبرالیسم	نئورئالیسم	نظریه
امنیت همه چیز و هیچ چیز	ذهن‌گرا: کنترل به وسيله نهادها	عینی‌گرا: امنیت رهایی (آزادی) است.	بینا ذهنیت: امنیت رابطه اجتماعی بین بازیگران است.		عینی‌گرا: امنیت امری مادی است/ رابطه قدرت بین بازیگران		هستی‌شناسی
معرفت‌شناسی	تفهم (Understanding)				تبیین (Explaining)		معرفت‌شناسی
امنیت پدیده‌ای ذاتاً منفی همواره مورد نقد است.	سلسله مراتبی، نخبه‌گرا		آنچه به صورت بیناذهنی ساخته می‌شود و دولت انجام می‌دهد.		آثاری تحت کنترل	آثاری	نظام بین‌الملل
---	فرد		به وسیله بازیگر امنیتی‌کننده تعیین می‌شود.	هویت	دولت		موضوع اصلی امنیت
---	آژانس‌های امنیت (ارتش، نیروهای انتظامی)	فرد	بازیگر امنیتی‌کننده	دولت			سوزده اصلی امنیت
---	---	رهایی	غیر امنیتی کردن	---	قدرت اقتصادی	قدرت، نیروی نظامی	ابزارهای امنیت
---	بی‌ارتباط	حل‌شدنی از طریق رهایی	---	حل‌شدنی از طریق همگرایی و هویت جمعی	حل‌شدنی؛ باز ی مثبت، رژیم‌های بین‌المللی	بازی صفر حل‌شدنی	معضل امنیتی
---	منفی	مثبت	منفی		مثبت	منفی	برداشت از امنیت
فوکو، دریدا	بوردیو	---	دورکیم، اوستین	برگر، لاکمن	هرز (Herz)	مورگنتا والتز	متفکران تأثیرگذار
در درین، واکر	بیگو، هومباز	وین بوث، مک جونز، سونی	ویور پوزان	آدگر وندت	کوهن نای	مرشایمر والت	نمایندگان کنونی

(Paulauskas, p. ۲۲۹)

نظریه انتقادی

نظریه انتقادی از نظر موضع، قرار گرفتن در مقابل جریان مسلط اندیشه و به پرسش گرفتن مفروضات و مدعیات آن است؛ بنابراین موضع این نظریه در ابتدا نسبت به همه امور، پرسشی هستی‌شناختی و فرایندی است. پرسش‌های نظریه انتقادی این است که چگونه پرسش‌های ما درباره عقل جمعی^۱ ساخته و پرداخته می‌شود؟ این نظریه تغییر در جهان را امری ضروری می‌داند. این رویکرد زمانی که به موضوع امنیت می‌رسد، درصدد است بیانی اساساً متفاوت از مفهوم امنیت و ایجاد امنیت به



دست دهد. این مکتب توسط کن بوث^۱ با انتشار مقاله «امنیت و رهایی» در سال ۱۹۹۱ که در آن امنیت با رهایی مترادف گرفته شد و تبیینی متفاوت از نگرش مسلط در مطالعات امنیتی ارائه داد، معرفی شد. تلاش‌های بوث برای راه‌اندازی رشته مطالعات انتقادی امنیت در مقطع عالی در دانشگاه ویلز در شهر آبرسویت^۲ با همکاری ریچارد وین جونز^۳ به تحکیم دیدگاه‌های این مکتب و متمایز شدن از دیدگاه‌های انتقادی دیگر در حوزه مطالعات امنیتی انجامید و به مکتب ولز یا آبرسویت یا رئالیسم رهایی‌بخش^۴ مشهور شد. از نظر اندیشه‌گران این مکتب، امنیت، «مفهومی اشتقاقی» است که جهان‌بینی فلسفی و نظریه سیاسی هر فردی که در این مقوله اندیشه‌ورزی می‌کند، مشتق می‌شود. از این رو مفهوم‌سازی‌های متعدد از امنیت که بخشی از آن ناشی از تصور ناقص و بخش عمده دیگر ناشی از جهان‌بینی‌های متعدد است، به مفهوم‌سازی‌های متعدد از تهدید می‌انجامد. این فرایند از ابتدا تا انتها سیاسی است (Bilgin, 2008: 90-91). به تعبیر کن بوث، «گرایش‌ها و رفتارهای مختلفی که پیوست و همراه امنیت است، هر یک ریشه در نظریه‌ای سیاسی دارد... از این رو تصور اینکه امنیت چیزی باشد خارج از مفروضات آشکار و ناآشکار صورت‌بندی‌شده‌ای که به نظریه سیاست جهانی (واحد‌ها، ساختارها، فرایندها و ... آن) هر فردی شکل می‌دهد، امری تقریباً محال است» (Booth, 2007:150). گفتمان‌های مختلف درباره سیاست، گفتمان‌ها و نگرش‌های متفاوت درباره امنیت را به دست می‌دهد. این مکتب، مطالعات امنیتی را نه شعبه‌ای فرعی از روابط بین‌الملل می‌داند که بیشتر بر ابعاد تکنیکی و راهبردی امنیت تأکید می‌کند، بلکه آن را شعبه‌ای از «نظریه سیاسی» تلقی می‌کند. البته تأکید بر این مفروضه به این معنی نیست که نظریه انتقادی در موضوعات راهبردی مانند مباحث موشکی و تأسیس پایگاه‌های نظامی، چیزی برای گفتن ندارد؛ بلکه بر این تأکید دارد که مطالعات امنیتی باید به پرسش‌های عمیق‌تر از موضوعات راهبردی و تکنیکی که مربوط به سیاست و بنیادهای آن است، بیندیشد (Booth, 2007: 158). علاوه بر این، امنیت ارزش‌آزایی دارد؛ به عبارت دیگر، امنیت هدف غایی نیست، بلکه به مثابه ابزاری است که برخوردار از آن برای رسیدن به اهداف و غایات دیگر لازم است. از جمله مدعیات کلیدی و اصلی این نظریه این است

1 . Ken Booth

2 . Aberystwyth

3 . Richard WynJones

4 . Emancipatory Realism



که قواعد، هنجارها و نهادهای اجتماعی دولت‌ها، جواز خشونت سیاسی هستند، زیرا فضای حراست‌شده‌ای را برای اعمال رفتارهای غیرانسانی علیه افراد بدون پیگیری و مجازات عاملان ایجاد می‌کند.

تغییر مرجع امنیت از دولت‌ها به افراد مهم‌ترین تغییری است که نظریه انتقادی در مطالعات امنیتی ایجاد کرده است. این نظریه مفهوم نوینی از هویت را که در نظریات سنتی امنیت در چارچوب وفاداری و تعلق به دولت ملی و عناصر شکل‌دهنده آن تعریف می‌شد، ارائه می‌دهد و شهروندی و وفاداری‌های آن را ورای مرزهای ملی جست‌وجو می‌کند. به عبارت دیگر تغییر هستی‌شناختی در مرجع امنیت و خروج آن از دوگانه هویت ما - آنها که در گفتمان سنتی مبنای شهروندی و امنیت بود و مفروض آن تعارض و تضاد منافع ناشی از غیریت بود، به گفتمان ما - مردمان که ناشی از نگرشی جهان‌گرایانه و فراملی‌گرایانه است، تغییر کرد. این نظریه اسناد جهانی مثل منشور سازمان ملل متحد را مبنا قرار می‌دهد و مدعیات خود را در چارچوب رژیمی از حقوق بشر تعقیب می‌کند؛ از این رو میان حقوق بشر و امنیت نسبت برقرار می‌کند (Dunn, Wheeler and Nicholas, 2004:9-10).

با وجود تغییراتی که در مناسبات امنیتی بعد از یازدهم سپتامبر رخ داد و مسئله حقوق بشر را در روابط و مناسبات بین‌المللی به موضوعی حاشیه‌ای تبدیل کرد، هواداران نظریه انتقادی همچنان معتقدند موضوع حقوق بشر در مطالعات امنیتی، موضوعی حساس و حیاتی است.

نقد و ارزیابی

یکی از مباحث اساسی در نظریه‌های امنیت این است که منشأ امنیت چیست یا امنیت را چه چیزی تعیین می‌کند: بیولوژی، طبیعت انسان، هرج و مرج و آشوب یا برابری و محصول مباحثی که در نظریه‌های روابط بین‌الملل به عنوان تعیین‌کننده روابط بین دولت‌ها مطرح شده‌اند؟ از آنجا که مطالعات امنیتی به عنوان حوزه فرعی روابط بین‌الملل مطرح است، این عوامل، تعیین‌کننده امنیت نیز هستند (Booth, 2007: 153). منازعه میان نظریات و مکاتب امنیتی از ابعاد مختلف است. برخی بر توسعه مفهومی امنیت تأکید دارند. از دید این دسته، انحصار امنیت به موضوعاتی نظامی و راهبردی، رضایت‌بخش نیست و امنیت باید خطرها و تهدیدهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را نیز شامل شود. دسته‌ای دیگر بر تنوع مرجع امنیت تأکید دارند. از نظر آنها، نگرش دولت‌پایه در



مطالعات سنتی امنیت که مرجع امنیت را فقط دولت و اجزای مرتبط با آن مانند نخبگان و دولتمردان می‌دانست، ناقص است و باید افراد، اجتماع، نظام زیست‌محیطی و ... را نیز شامل شود.

نظریه‌های امنیت، چه سنتی، چه انتقادی و پست‌مدرن، از موضع اروپا و آمریکامحور تدوین شده است و امنیت سایر انسان‌ها و سایر موجودیت‌ها اعم از سیاسی مانند دولت‌ها و غیرسیاسی مانند محیط زیست، اجتماعات انسانی و فرهنگ‌ها، در کانون مباحث آن قرار نگرفته است. در مطالعات امنیتی، بازیگران غیرغربی، نه به عنوان سوژه امنیت که می‌بایست در مقابل تهدیدها ایمن باشد تا بتواند در تحقق اهداف خود و امنیت متحدانش خارج از مرزهایش توانا شود، بلکه به عنوان ابژه امنیت در نظر گرفته شده‌اند و عمدتاً در قالب یکی از این دو نقش تصور و بررسی شده‌اند:

۱. به عنوان شرکای کوچک در بازی بزرگ قدرت و به عنوان بخشی از پارادایم مسلط؛

۲. به عنوان موجودیت‌های مزاحم که برای اعمال تکنیک‌های مبارزه و سرکوب شورش نمونه‌هایی بسیار مناسب هستند (Bilgin, 2010: 617).

مبنای دیگر نقد، نظریه‌بنیان بودن است. برای برخی سازه‌گرایی اجتماعی اساساً یک نظریه نیست که مثل رئالیسم در جعبه ابزار مفهومی آن، در کنار مقولات انتزاعی، مقولات واقعیتی مانند نظم، دولت، راهبرد و قدرت وجود داشته باشد. از این رو سازه‌گرایی چیز زیادی درباره روابط بین‌الملل و سیاست میان ملت‌ها به دست نمی‌دهد. سازه‌گرایی در اساس یک روش^۱ یا متدولوژی درباره چگونگی عملکرد جامعه انسانی است که می‌تواند اجتماع دولت‌ها را نیز شامل شود؛ از این رو به جای مقولات واقعیتی، بر نقش ایده‌ها، ساخته شدن هویت‌ها، ابتیاع هنجارها، معانی و دوگانه ظاهر/واقعیت^۲ تأکید می‌کند. بنابراین مکاتبی که با این متد به بررسی امنیت پرداخته‌اند، در عمل چیزی زیادی در موضوع امنیت ارائه نمی‌دهند. یکی از این نمونه‌ها مکتب انگلیسی امنیت است که باری بوزان تلاش کرده است آن را صورت‌بندی کند (Booth, 2007: 152-3). این رویکرد با معضلات معرفت‌شناسی مواجه است؛ به نحوی که از دادن پاسخ به این سؤال عاجز است که چه چیزی است که از نظر اجتماعی ساخته شده باشد؛ به عبارت دیگر چه چیزی است که هست ولی سازه اجتماعی نیست؟ به علاوه آیا واقعیت‌های عمیق‌تری پشت واقعیت ایده‌هاست یا خیر؟

1 . Method

2 . Apperance/Reality



چنین انتقادی البته از زاویه‌ای دیگر به نظریات واقع‌گرایانه امنیت وارد شده است؛ به این معنا که نظریات این مکتب عمق کافی نظری ندارد. درکی جوهرگرایانه از ماهیت خودخواهانه و ترسوی انسانی که در وضع طبیعی قرار دارد، نظریات این مکتب را به ماهیت هرج و مرج‌گونه روابط بین‌الملل و موضوعاتی مانند قدرت نظامی، دولت‌گرایی، وضع موجود و اجتناب‌ناپذیری منازعه کشانده است که در آن امنیت به عنوان عرصه یا حوزه سخت این مکتب، در اقدامات فنی و راهبردی مربوط به بقا که در این محیط توسط دولت‌ها اتخاذ می‌شود، نمود یافته است. همین مسئله نیز باعث شده است که نظریه امنیت عمق نظری لازم را نیابد؛ زیرا به جای طرح پرسش‌های بنیادین مربوط به سیاست به مباحث رویین ناشی از جهان‌نگرش‌ها و معتقدات سیاسی مشغول شده است که دغدغه‌ای جز قدرت ندارد. از این رو رئالیسم را نظریه «قدرتمندی، برای قدرتمند و توسط قدرتمند» تعریف کرده‌اند. از سوی دیگر، توجه ویژه به دولت‌ها به عنوان مرجع امنیت، هواداران این مکتب را از توجه به سایر موضوعات امنیتی مانند فقر، تجاوز و خشونت‌های نژادی و جنسیتی باز داشته است. اگر سیاست این‌گونه مسائل را نادیده می‌انگارد، در جهان طبیعت «اکثریت‌های خاموش»، «مردمان فقیر» و «ضعفا» کنار گذاشته نمی‌شوند. سکوت در عالم سیاست، به معنی نبود فیزیکی صدا نیست. این سکوت، سکوتی سیاسی است. مستضعفان فاقد قدرت نیستند. آنها به انفعال کشیده شده‌اند. فقر ژنی ندارد که مکشوف شود. انتخاب‌هایی سیاسی است که برخی را فقیر کرده است. در جهان سیاست، امنیت و ناامنی توسط نظریه‌های سیاسی ساخته و پرداخته می‌شود؛ آنچه را که بیان و آنچه را که تغافل می‌کنند یا وادار به سکوت می‌کنند (Booth, 2007: 158-160). نظریه‌پردازان این مکتب جز اندک توجهی به روان‌شناسی و جامعه‌شناسی تصمیم‌گیری، توجهی به سایر حوزه‌های مطالعاتی و آثاری که در این حوزه‌ها درباره جرم، ناامنی و کنترل جرایم وجود دارد، نکرده‌اند. رشته‌های جرم‌شناسی، تاریخ و جامعه‌شناسی مباحث زیادی در این حوزه‌ها دارند. برداشت معرفت‌شناسانه آنها از امنیت در کاربرد واژگان غلیظ مثل جنگ، مرگ، بقا، مواجهه و منازعه که به وضعیت‌ها و حالات جدی ارجاع دارد، نمود می‌یابد؛ اما به آنچه در زندگی روزمره مردم درباره جرم و خشونت، احساس ناامنی، فقر و مرض رواج دارد، بی‌توجه است (Bigo and Tsoukala, 2008: 1). از دیدگاه مکاتب سنتی، تنها موضوعات راهبردی شایسته بررسی ذیل مطالعات امنیتی هستند. موضوعات زندگی روزمره مردم، موضوع «نظم» و «قانون» است، نه امنیت. مطالعات امنیتی حتی نوع



انتقادی آن به آنچه درباره ناامنی‌های زندگی روزانه در رشته‌های مطالعات فرهنگی، مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی به دست آمده است، بی‌اعتنا هستند. بنابراین رهیافت دقیق‌تر به امنیت این است که در کنار مطالعات امنیتی متأثر از روابط بین‌الملل، به امکانات پژوهشی - ابزارهای مفهومی و عملیاتی - رشته‌های جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و نظریه فرهنگی نیز توجه و به جای رهیافتی تک‌قطبی، رهیافتی بین‌رشته‌ای اتخاذ شود (1: Bigo and Tsoukala, 2008). در محور این گفتمان‌ها، «مسئله بقا» قرار دارد؛ حال آنکه تأکید بر بقا باعث نادیده گرفتن مسئله مهم‌تری می‌شود که همان «قربانی» است. راهبرد هادی مطالعات امنیتی باید «مدیریت اضطراب و پریشانی» باشد؛ از این رو مطالعات امنیتی باید به حوزه‌های رسانه و عرصه‌های سیاسی به نسبت اشکال نوین مدیریت سیاسی در رژیم‌های لیبرال دموکراتیک باشد. از نظر متفکران مکتب انتقادی مانند بوث و وین جونز، نگرش رئالیستی به امنیت به مثابه «قدرت» و «نظم»، هیچ‌گاه به امنیت واقعی منتهی نمی‌شود. از نظر آنها، دولت که خود تأمین‌کننده امنیت است، مهم‌ترین عامل ناامنی است (Diskaya, 2013).

نظریه مکتب کپنهاک به ویژه دیدگاه‌های بوزان، گرچه نوعی توسعه در مراجع امنیت به شمار می‌رود، تقسیم‌بندی آن از بخش‌هایی که در زیرمجموعه موضوعات امنیتی قرار می‌گیرد مانند بخش نظامی (روابط اجبارآمیز)، بخش سیاسی (روابط قدرت)، بخش اقتصادی (روابط تجارت، تولید و امور مالی)، بخش اجتماعی (روابط هویت جمعی) و بخش زیست‌محیطی (روابط انسان و زیست‌بوم)، از منظر دولت و منافع آن است. به عبارت دیگر منافع دولت تعیین‌کننده ویژگی‌های دستورالعمل‌ها در هر یک از این حوزه‌هاست. کتاب مشهور بوزان با نام مردم، دولت‌ها و هراس بر اساس مفروضاتی دولت‌محور در موضوع امنیت تدوین شد است (162: Diskaya, 2013). این مکتب به طرز زیرکانه‌ای مفروضات مکاتب لیبرال، فراساختاری و نواقع‌گرایی را با هم ترکیب و از این طریق پرسش‌های بسیاری ارائه کرده است. امنیتی شدن در قلب موضوع قرار دارد. امنیت موضوعی گفتمانی است. گفتمان نخبگان دولتی است که موضوعات را امنیتی می‌کند (164: Diskaya, 2013). دوگانه امنیت دولت و امنیت جامعه که اولی نگران حاکمیت و دیگری نگران هویت است، از ابداعات این مکتب و مؤسس آن بوزان است. ارتقای جامعه به عنوان یک موضوع مستقل امنیتی تغییری عمده در اندیشیدن به موضوعات امنیتی بود. طرح موضوع امنیت جامعه به عنوان موضوعی مستقل از دولت و البته در تعامل با آن، مباحث زیادی در نقد و تأیید آن



در مطالعات امنیتی ایجاد کرد؛ از مباحث مفهومی مانند معنای «جامعه» و «امنیت جامعه» تا مباحث هستی‌شناختی مرتبط با آن. نگرش این مکتب در تعریف جامعه آشکارا از دیدگاه دورکیم متأثر است. به گفته ویور: «جامعه، تجمعی از نهادهایی است که با احساس هویتی مشترکی با هم ترکیب شده‌اند». چنین تعریفی از جامعه که موجودیت آن را تقریباً مرتبط با هویت می‌داند، سیالیت و فرایندی بودن جامعه را نادیده و ماهیتی پوزیتیویستی به خود گرفته است. درباره امنیت جامعه نیز «توانایی یک جامعه در ایستادگی بر خصلت جوهری و ذاتی خود در شرایط متغیر» به عنوان تعریف، هویت را به مثابه موضوعی عینی در نظر گرفته که درخور بررسی عینی و شناخت ملموس است (McSweeney, 1996: 83). از نظر ماهیت، امنیت در تفکر مکتب کپنهاگ، ارزشی منفی و حاصل ناکامی در فرایندهای سیاست در وضعیت عادی آن است. از این رو امنیت به معنی نظامی شدن، آمادگی برای مواجهه و بازی جمع صفر است که با دیدگاه نظریه انتقادی که امنیت را به معنی رهایی می‌داند و ماهیت آن را ابزاری تعریف می‌کند، در تعارض است. این گفتمان جایی برای تغییر اجتماعی نمی‌گذارد و ایستایی را وضعیت مطلوب می‌داند. از سوی دیگر امنیت به مثابه کنش کلامی^۱ تضمینات مثبت، غیرنظامی و متمایل به تغییر دارد که با معنایی که این مکتب از آن درک می‌کند، مغایر است. علاوه بر این، به گفته هانا آرنت، این‌گونه کنش‌ها خود کارکردی حراستی دارد که مانع شناخت واقعی می‌شود. «کلیشه‌ها، عبارات مصطلح و معمول، تبعیت (چسبیدن به) از قواعد متعارف و استانداردها در گفتار و رفتار، کارکرد شناخته‌شده اجتماعی در حراست ما در برابر واقعیت دارند و این در تضاد با این مدعا در جهت‌گیری و توجه اندیشیدن ماست که تمام رخدادها و واقعیت‌ها، به دلیل هستی آنها پدید می‌آیند... و چنین تفکری در زندگی روزمره مجال بروز و ظهور نمی‌یابد» (Arendt, 1978: 4).

سرانجام اینکه توجه ویژه به دولت‌ها، رهبران عالی، نخبگان به عنوان مرجع امنیت، همه کسانی که توانایی گفتمان‌سازی ندارند، در محدوده تفکر این مکتب قرار نمی‌گیرند (Booth, 2007: 165-167). با این حال تأکید بر نقش تحلیلگر امنیتی، این مکتب را به موضعی کشانده که قادر نیست تعیین کند «امنیت واقعی» برای «مردم واقعی» و در «مکان واقعی» چیست (Diskaya, 2013).

نظریه‌های امنیت و مبانی اسلامی

همان‌گونه که در مقدمه بیان شد، نقد نظریه‌های امنیت، آنگاه اهمیت می‌یابد که از منظر جهان‌بینی به آن نگریسته شود. همه مکاتب بررسی‌شده در چارچوب جهان‌بینی مدرن و مفروضات هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی آن مطرح شده است. نقدهای مطرح‌شده، به این اعتبار، همه درون‌گفتمانی است. نقدهای یک مکتب بر مکتب دیگر از منظر جهان‌بینی نیست. جهان امروز، مرکب از جهان‌بینی‌های متعدد است و سیطره جهان‌بینی مدرن، به معنی حضور نداشتن جهان‌بینی‌های دیگر و فقدان تأثیر آنها در حیات بشر و معتقدان به آنها نیست. از این رو نیاز است موضوع امنیت از منظر جهان‌بینی‌های مختلف بررسی شود. در اینجا در حد امکان تلاش می‌شود با رویکردی مقایسه‌ای بخشی از تمایزات ناشی از مبانی اسلامی در تبیین و تفسیر امنیت با دیدگاه مدرن آن ارائه شود.

پرسش اساسی این است که از چه زمانی و چگونه مسئله امنیت برای موجود انسانی مطرح شده است؟ پاسخ گفتمان مدرن امنیت مبتنی بر چند مفروض اساسی است:

۱. انسان خلقتی طبیعی دارد.
۲. انسان قبل از ورود به جامعه، در وضع طبیعی می‌زیسته است.
۳. انسان موجودی یکه و تنه‌است و تمایلی به حیات اجتماعی ندارد.
۴. بقا و چگونگی آن مهم‌ترین مسئله بشر یا نوع انسان است.
۵. ترس از نابودی و مرگ، نیروی پیش‌برنده انسان در فعالیت‌های اوست.
۶. ترس از نابودی انسان را به ضدیت با هر چیزی که توان نابودی او را دارد به ویژه هم‌نوعانش کشانده است.
۷. معمای امنیتی معضل وضع طبیعی است. جنگ همه علیه همه امکانی همیشگی است.
۸. انسان در وضع طبیعی گرفتار دو نوع ترس بنیادین است: ترس از نابودی فیزیکی به دست دیگران؛ ترس ناشی از نبود اطمینان که از فقدان آگاهی از شرایط و نیات و اقدامات دیگران است.
۹. ترس از نابودی به دست دیگران و فقدان اطمینان به توانایی فردی در مواجهه

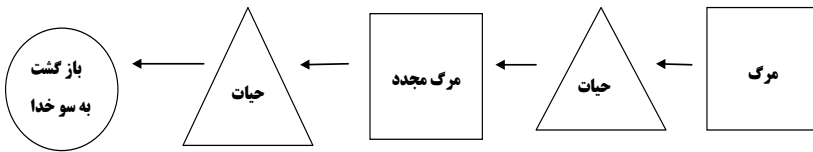


با قدرت نابودگر دیگران، از یک سو موجب گرایش انسان به سوی اتحاد با یکدیگر و تشکیل اجتماعی مانند خانواده، قبیله، ملت و دولت‌های ملی شده است و از سوی دیگر به بنیان‌گذاری دانش، فناوری و تکنیک و... برای غلبه بر بی‌اطمینانی و به تأخیر انداختن مرگ و نابودی خود انجامیده است (Huysmans, 1998: 234-5).

مبتنی بر این مفروضات، انسان با دو نوع ترس فیزیکی و معرفت‌شناختی مواجه است؛ از این رو تفسیر امنیت را باید با نظر داشت این دو ترس مورد توجه قرار داد. راهبردهای انسان برای غلبه بر این وضعیت و حفظ خود، بخشی رفتاری و بخشی شناخت‌شناسانه است. در بعد شناختی، تعیین بخشیدن به مرگ و انضمامی کردن اندیشه آن از طریق شناسایی موضوعات ترس‌آور؛ انسان‌های دیگر، اجتماعات دیگر، دولت‌های دیگر و در تفکر مدرن خدا و در بعد عملی تمهید اقدامات لازم برای دفاع از طریق تسلیح در برابر دولت‌های دیگر و نیایش در برابر خداوند. این تلاش‌ها به منظور تعدیل نسبت به موضوعات آن و تداوم بخشیدن به حیات بوده است نه ریشه‌کن کردن ترس. مرگ مساوی نابودی و امری گریزناپذیر است. تنها می‌توان با تمهیداتی آن را به تأخیر انداخت. مواجهه با حقیقت مرگ برای انسان مدرن تحمل‌ناپذیر است. تلاش برای انضمامی کردن آن در قالب موضوعاتی که بتوان دانش واقعی درباره آن کسب کرد، راهی برای تعدیل ترس از مرگ است. انضمامی کردن ترس ناشی از فقدان آگاهی را به ترس از موضوعات انضمامی که قابلیت کسب دانش درباره آنها موجود و نوعی انضمامی کردن مجدد است، تبدیل می‌کند. در جوامع صنعتی مدرن، عقلانیت ابزاری در این انضمامی کردن مجدد، نقشی اساسی دارد. دانش پزشکی در تلاش برای رهایی از امراض و دولت‌ها با تأسیس ارتش‌ها و سازمان‌های اطلاعاتی برای مقابله با سایر دولت‌ها، نظام موازنه قوا و رژیم‌های امنیت بین‌المللی، تلاش برای به تأخیر انداختن مرگ از طریق امکانات عقل ابزاری است (Huysmans, 1998: 237). از این رو در مدرنیته، امنیت میانجی زندگی و مرگ است و سیاست امنیتی در دولت‌های مدرن مجموعه اقداماتی است که مرگ را در مقابل دشمنان تا حد اکثر وضع ممکن به تأخیر می‌اندازد. چنین برداشتی از ناامنی مبتنی بر مفروضاتی است که اساساً حیات انسان را محدود در دوران کوتاه زندگی او از تولد تا مرگ می‌داند و مرگ را با تباهی و نیستی یکسان می‌داند. بر خلاف این مفروض اساسی در مکاتب امنیتی، مرگ نه تنها پایان



حیات و تباهی است که خود منشأ حیات و حیات مجدد است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «کیف تکفرون بالله و کنتم امواتا فاحیاکم، ثم یمیتکم، ثم یحیکم، ثم الیه ترجعون» (بقره / ۲۸): چگونه به خداوند کافر می‌شوید و حال آنکه شما مرده بودید، پس شما را حیات بخشیدیم، سپس میراندیم، سپس حیات بخشیدیم و سرانجام به سوی ما باز می‌گردید؟!» بر این اساس چرخه حیات از مرگ آغاز می‌شود. مرگ پس از حیات میانجی، احیای مجدد است و سرانجام بازگشت به سوی خالق است.



چنین نگرشی، الزامات و اقتضائات دیگری در مفهوم‌سازی و نظریه‌پردازی امنیت دارد که در نظریات و مکاتب مدرن امنیتی غفلت شده است.

نتیجه‌گیری

نظریات و مکاتب امنیتی بررسی شده که با عنوان مطالعات امنیتی مشهور شده‌اند، همگی بر مبانی نظری هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی‌های مدرن استوار شده‌اند و از نظر مسائل عینی نیز بیشتر به جوامع غربی اروپایی و آمریکایی تعلق دارند. به عبارت دیگر این مکاتب درون پارادایم کلان اندیشه‌ها و تفکرات مدرن صورت‌بندی شده‌اند و نقدها بیشتر ناظر بر تغافل یا ناتوانی در بازنمایی ماهیت یا آثار عملی و نظری امنیت به معنای مدرن آن، توسط هر یک از این مکاتب بوده است. از این رو تبیین‌ها و نقدهای موجود بیشتر درون‌پارادایمی است تا نقد جوهری هستی‌شناختی و انسان‌شناختی که از رویکردی متفاوت در فهم و مقوله‌سازی درباره امنیت نشئت گرفته باشد.

بنابراین نقد نظریات موجود امنیت، همان‌گونه که نقدهای درون‌پارادایمی نتوانسته است راهی برای برون‌رفت از معضل ناامنی بیابد، نیاز به طرح نظریاتی دارد که منشأ پارادایمی متفاوتی به امنیت داشته باشد. درک و فهم و مقوله‌سازی و سیاست‌گذاری در موضوعات امنیتی متأثر و مبتنی بر مقوله‌سازی‌های ارائه‌شده در گفتمان‌ها و مکاتب



پارادایم مدرن امنیت، نه قادر به حل معضلات امنیتی جهان مدرن است و نه قادر به حل معضلات امنیتی جهانی‌هایی است که مفروضات و مقوله‌بندی‌های پارادایم مدرن درباره انسان، هویت، نیازها، خواسته‌ها، حرمان و ناکامی‌های او را آگاهانه یا ناآگاهانه نپذیرفته و معنا و ادراک دیگری از هستی، جهان و انسان و لذا از امنیت و ناامنی دارند. اگرچه جهانی شدن، تهدیدهای مدرن را متوجه همگان حتی کشورهای پیشرفته و مدرن کرده است، واکنش به این تهدیدها برای بسیاری از درک‌های مدرن در مقوله امنیت ناشی نمی‌شود. خلق واژگانی مانند تروریسم و بنیادگرایی برای واکنش‌های مسلمانان به تهدیدهای مدرن، که از درک امنیت و ناامنی در پارادایم مدرن آن نشئت می‌گیرد، یکی از ناتوانی‌های این مکاتب در درک مفهومی امنیت از منظر مسلمانان است که در جای خود به خلق نوعی معمای جدید امنیتی انجامیده است که نه از ناتوانی در درک انگیزه‌ها و اقدامات رقبا برای امنیت‌افزایی خود، بلکه از ناتوانی و ناآگاهی از درک معنای امنیت و تهدید و ناامنی ناشی از تفاوت پارادایمی در درک امنیت برخاسته است. مفهوم‌سازی‌هایی مانند «تهدیدهای نامتقارن، غنی‌سازی هسته‌ای، شبکه‌های جنایی بین‌المللی، نابرابری‌های جهانی، آسیب‌های زیست‌محیطی، تروریسم، حملات سایبری» در کنار رقابت میان دولت‌ها به عنوان تهدیدها یا عوامل تهدیدهای جهانی (Mabee, 2009: 4)، همگی در چارچوب درک مدرن از امنیت معنا می‌یابد. در حالی که این تهدیدها خود ناشی از گسترش این پارادایم و جهانی شدن آن در نظر و عمل است، اما واکنش به آن و امنیت‌سازی لزوماً مأخوذ و مبتنی بر چنان درکی نیست، بلکه درک‌های دیگری نیز وجود دارد که باید بررسی و تأمل شود. از این رو بیان درک‌های متفاوت از مقوله و مفهوم‌سازی امنیت، خود به معنی نقد مکاتب امنیتی موجود است.

منابع فارسی
- قرآن کریم

منابع لاتین

- Alcoff, Linda (2010), "Continental Epistemology", in: *A Companion to Epistemology*, Edited by Jonathan Dancy, Ernest Sosa, and Matthias Steup, 2nd ed, Wiley and Blackwell.
- Arendt, Hannah (1978), *The Life of The Mind*, Harvest Book, New York, London.
- Bilgin, Pinar (2008), «Critical Theory», in Paul D. Williams, (ed), *Security Studies: an Introduction*, Routledge. www.eBookstore.tandf.co.uk.
- Booth, Ken (2007), *Theory of World Security*, Cambridge University Press, www.cambridge.org/9780521835527.
- Cleeve, James Van (2010), «Kant, Immanuel (1724–1804)», in: *A companion to Epistemology*, Edited by Jonathan Dancy, Ernest Sosa, and Matthias Steup. 2nd ed, Wiley and Blackwell.
- Collin, Alan (2004), «State-Induced Security Dilemma: Maintaining the Tragedy», *Cooperation and Conflict*, No. 39.
- Didier, Bigo and Anastassia Tsoukala (2008), «Understanding (in) Security», in Didier Bigo and Anastassia Tsoukala(ed)(2008), *Terror, Insecurity and Liberty; Illiberal Practices of liberal Regimes after 9/11*, Routledge, London.
- Diskaya, Ali (2013), «Towards a Critical Securitization Theory: The Copenhagen and Aberystwyth Schools of Security Studies», <http://www.e-ir.info/2013/02/01/towards-a-criticalsecuritization-theory-the-copenhagen-and-aberystwyth-schools-of-security-studies/>
- Dunne, Tim and Nicholas J. Wheeler (2004), "We the Peoples: Contending Discourses of Security in Human Rights; Theory and Practice", *International Relations*, No. 18.
- Fabozzi, Frank J, Vinod Kothari (2008), *Introduction to Securitization*, John Wiley & Sons, Inc.USA.



- Huysmans, Jef (1998), « Security What Do You Mean? From Concept to Thick Signifier», *Uropean Journal of International Relation*, Vol. 4, No. 2.
- Kothari, Vinod (2006), *Securitization; The Financial Instrument of the Future*, John Wiley & Sons, Inc. USA.
- Mabee, Bryan (2009), *The Globalization of Security; State Power and Legitimacy*, Palgrave Macmillan, UK.
- McSweeney, Bill (1996), « Review: Identity and Security: Buzan and the Copenhagen School», *Review of International Studies*, Vol. 22, No. 1, Jan.
- Paulaskas, Kęstutis, «The Security Studies, the Status Quo and the Trends».
- Snyder, Jack, «Tensions Within Realism: 1954 and After», in Nicolas Guilhot (edited) (2011), *The Invention of International Relations Theory: Realism, the Rockefeller Foundation, and the 1954 Conference on Theory*, New York: Columbia University Press.
- Trachtenberg, Marc (2003), «The Question of Realism», *Security Studies*, 13: 1.
- Whitworth, Sandra (2008), «Feminist Perspectives», in Paul D. Williams, (ed), *Security Studies: An Introduction*, Routledge.uk. www.eBookstore.tandf.co.uk.
- Williams, Paul D. (ed) (2008), *Security Studies: An Introduction*, Routledge .uk. www.eBookstore.tandf.co.uk



